

آخرین شاگرد آیت‌الله قاضی

آیت‌الله سیدعباس حسینی کاشانی که آخرین شاگرد آیت‌الله قاضی محسوب می‌شود، سالیان متمادی در بستر بیماری قرار داشته و هفته پیش به دلیل وخامت حال عمومی، در بیمارستان بستری شده است...



آیت‌الله سیدعباس حسینی کاشانی که آخرین شاگرد آیت‌الله قاضی محسوب می‌شود، سالیان متمادی در بستر بیماری قرار داشته و هفته پیش به دلیل وخامت حال عمومی، در بیمارستان بستری شده است.

آیت‌الله سیدعباس حسینی کاشانی در سن 20 سالگی و به مدت سه سال از محضر مبارک آیت‌الله سیدعلی قاضی بهره برده است. وی سالیان طولانی است که در بستر بیماری به سر می‌برد و این روزها به طور مداوم تحت مراقبت پزشکی قرار داشته و با توجه به وخامت حال ایشان در هفته گذشته، در بیمارستان ولی‌عصر (عج) قم بستری شده است.

حال عمومی این استاد اخلاق و عرفان، پس از تلاش تیم پزشکی و دعای خیر مردم مؤمن و خداجو، رو به بهبود است. فرزند آیت‌الله حسینی کاشانی حال عمومی پدر را رضایت‌بخش اعلام کرده و از انتقال احتمالی وی از بخش مراقبت‌های ویژه (ICU) به بخش عمومی خبر داده است.

خاطرنشان می‌شود، آیت‌الله سید عباس کاشانی از شاگردان مرحوم آیت‌الله قاضی است که در سن 18 سالگی به درجه اجتهاد رسیده است.

آیت‌الله سیدعباس حسینی کاشانی در سال 1309 و همزمان با سالروز ولادت پیامبر اعظم (ص) متولد شد و در حوزه‌های علمیه مشهور کربلا و نجف به کسب معارف دینی همت گماشت که البته در زمان صدام حسین به دستور وی از عراق اخراج شد. وی در 18 سالگی به درجه اجتهاد رسید و در سن 20 سالگی از محضر مرحوم آیت‌الله قاضی بهره برد. این استاد اخلاق و عرفان، از محضر بزرگان دیگری همچون حضرات آیات میلانی و خوبی نیز کسب فیض کرده است.

آیت‌الله کاشانی کتب بسیاری را به رشته تحریر در آورده است و بیش از 260 کتاب دست‌نویس از وی موجود است. از جمله مهم‌ترین کتاب‌های آیت‌الله کاشانی می‌توان به «#171;المخازن» - که به علوم غریبه می‌پردازد - اشاره کرد. کتاب مشهور دیگری از وی موجود است که «#171;مصابیح الجنان» نام دارد و هم‌اکنون در سه کشور ایران، کویت و لبنان چاپ و منتشر شده است.

از آیت‌الله کاشانی مطالب بسیاری در ردّ وهابیت به زبان عربی منتشر شده است. مصاحبه با آیت‌الله کاشانی (دام‌ظله) شاگرد علامه آیت‌الله سیدعلی قاضی (ره)

1. لطفاً بفرمایید که چند سال خدمت مرحوم قاضی بودید؟
حدود سه سال. چون سنم خیلی کم بود. آن موقع شاگردان آقای قاضی 40-50 سال به بالا بودند، بعضی‌ها هم از خود آقا مسن‌تر بودند.

آشنایی من با ایشان از طریق پدرم بود، که آقای قاضی وقتی کربلا می‌آمدند بر پدرم وارد می‌شدند. بعد مرا به شاگردی پذیرفتند.

2. شما در چه سنی خدمت حاج آقا رسیدید؟
حدود 20 سالم بود.

3. ظاهراً یکی از ملاک‌های مرحوم قاضی برای انتخاب شاگرد درجه اجتهاد بود و معروف است شما در سن 18 سالگی به درجه اجتهاد رسیده بودید، همین‌طور است؟
من در این زمینه پاسخی ندارم به شما بگویم. این سوال را از غیر من نکنید.

4. آیا ممکن است درباره کلاس‌های اخلاق آقای قاضی توضیح بفرمایید؟
ما در نجف طلبه‌های 17-16 ساله داشتیم که فاضل و مجتهد بودند. وقتی آدم نگاهشان می‌کرد مجموعه کمالات و فضائل بودند و اگر از یک شبهه کلامی، شبهه اصولی یا فقهی از آنها سوال میشد به صورت تشریحی و مفصل و مسلط بیان می‌کردند؛ بعد اگر از یکی از آن‌ها می‌پرسیدید که این کمالاتتان را از چه کسی دارید، می‌گفت: من فعلاً دو درس بیشتر نمی‌روم، فقه آقا سید ابوالحسن

اصفهانی و اخلاق آقا سید علی قاضی.

کلاس های اخلاق ایشان به گونه ای بود که وقتی کسی از محضرشان استفاده می کرد و با او روبرو می شدید، فکر می کردید که کسی است که 50 سال در علم اخلاق کار کرده. و من آنچه فهمیدم از فضیلت علمی و کمالات که در آقای قاضی بود، دیدیم که نابغه روزگار بود. هر کس یک ساعت پای درس ایشان می نشست یک دنیا معارف پیدا می کرد.

5. کلاس های ایشان کجا تشکیل می شد؟

در زمانی که من بودم، کلاس ها همه در منزلشان تشکیل می شد. یک منزل محقر خرابه ای داشتند، وقتی وارد می شدیم فکر می کردیم منزل نوکر آقا است نه خود آقا! اصلاً قالی در آن خانه دیده نمی شد. یک گلیمی پهن بود خیلی هم خوش نقش بود، ولی با نایلون بافته شده بود و آن را هم عموی ایشان فرستاده بود و گفته بود اگر شما به حق الناس معتقد هستید، من این را وقف بیرونی شما کردم و برای شما نفرستادم. چون اخلاق آقای قاضی در این مسائل خیلی عجیب بود.

6. آقای قاضی غیر از درس های حوزه اخلاق، درس های فقه و اصول هم می دادند؟
بله، درس خارج می گفتند. مصباح الفقیه که یک دوره فقه است که تألیف حاج میرزا آقای همدانی بود.
بیان عجیبی داشتند، الهامات غیبی هم زیاد داشتند و خدا شاهد است که اگر کسی وارد می شد و کارهای آقای قاضی را که من یک مقدارش را دیدم می دید، آنوقت می فهمید که ایشان با آدم های دیگر خیلی فرق دارند.

7. آن زمان هیچ وسیله ای نبود که بشود کلاس ایشان را ضبط و جمع آوری کرد؟
آن موقع تازه این بلندگوها آمده بود. بعضی از کسبه از این وسایل داشتند و دادند به طلبه ای که میرفت درس آقا که بیانات ایشان را ضبط کند، وقتی آقای قاضی ملتفت شدند، به آن طلبه فرمودند: با کمال شرمندگی و اعتذار فعلاً منت بر من بگذارید و درس دیگری بروید.

8. حال و هوای جلساتشان چگونه بود؟

در کلاس صبح شان شاید دویست نفر پای درس ایشان می نشستند. وقتی ایشان صحبت می کردند همه گریه می کردند. اگر بگویم تمام دویست نفر گریه می کردند، مبالغه نکرده ام. حرف هایشان هم همان حرف های اخلاقی بود. و عرض کنم خدمتتان، این حرف های من و بزرگتر از من، هر چه نسبت به این شخصیت مقدس بگویند باز صفر است.

9. مرحوم قاضی دلیل خاصی داشتند که معمولاً سعی می کردند شاگردانشان مجتهد باشند؟
آقای قاضی دنبال طلبه های لایقی بودند که اهل تبلیغ و ترویج باشند، اگر چیزی بلدند به دیگران هم یاد بدهند و شاید این یکی از دلایلشان بود.

10. شما آسید هاشم حداد را دیده بودید؟

بله ایشان یک دکانی داشت و نعل اسب درست می کرد. عاشق آقای قاضی بود. می آمد و برای آقا خدمت افتخاری می کرد. و آقای قاضی به او می گفت: من راضی نیستم این کارها را می کنی. ایشان سید بسیار بزرگواری بودند، فقیر هم نبودند چون کربلا بود و یک حداد در این کار. گاهی وقت ها یک چیزهایی می خرید و می برد در خانه آقای قاضی.
خادم ایشان آنها را قبول نمی کرد و ایشان می گفتند که ما همه برادر هستیم. خادم آقا هستیم. این ها را ببر طوریکه آقا خبردار نشود. ولی آقای قاضی بدون اینکه به ایشان بگویند خبردار می شد و سید هاشم را می طلبید. آقای قاضی به سید هاشم می فرمودند: من به تو و به همه شمایی که می آیی این جا میگویم که من هم یکی هستم مثل شما.
از کجا معلوم که شما چند نفر در کار من مبالغه نمی کنید و روز قیامت آن جاسم جاروکش کوچه ها رد شود و من هنوز تو آفتاب قیامت ایستاده باشم؟! قاضی را باید دید. با این حرف ها قاضی، قاضی نمی شود.

11. رفتار آقای قاضی با شاگردانش چطور بود؟

من آن موقع سن کمی داشتم. ولی ایشان اهل این حرف ها نبود، بچه کم سن و سال هم که به مجلس شان می آمد از جا بلند می شدند و هر چه به ایشان می گفتند: بچه هستند، می فرمودند: خوب است، بگذارید این ها هم یاد بگیرند.

12. آیا ممکن است درباره احوالات معنوی آقای قاضی بفرمایید؟

معنویت ایشان را با این حرف ها نمی توانم بیان کنم. آقای بهجت هر وقت یاد آقای قاضی می افتند گریه می کنند و می فرمایند: چه کنم که قلمی آنقدر قدرتمند نیست که بتواند هر چه در قاضی بوده را بنویسد. آقای قاضی کرامات و مقامات بالایی داشتند و این جریان را بسیاری از آقایان نقل می کنند، که یک شب آمدیم صحن دیدیم آقای قاضی ایستادند و از سرشان نوری است که مثل آفتاب تمام صحن را روشن کرده و مشغول نماز جماعت هستند. ما خوشحال شدیم که ایشان بالاخره قبول کردند که نماز جماعت اقامه کنند.

بعد از نماز خدمتشان رفتیم و گفتیم آقا الحمدلله. آقا خندیدند و هیچی نگفتند. و بعد که با رفقا آمدیم منزل آقای قاضی، دیدیم ایشان در همان منزلشان بودند و مشغول اقامه نماز!

13. تواضع و فروتنی مرحوم قاضی را چطور می دیدید؟

مطلب زیاد است. یک بار عده ای از ایران آمدند خدمت آقا و گفتند ما از شما مطالبی می شنویم و تقلید می کنیم. ایشان گریه کردند، دستشان را بلند کردند و گفتند: خدایا تو میدانی که من آن کسی نیستم که این ها می گویند. با آن عظمت هایی که از ایشان گفته می شد و بعد فرمودند: بروید از آسید ابوالحسن اصفهانی تقلید کنید.

یک جریان دیگری را هم برایتان بگویم که شاید این را، اولین بار است که برای کسی می گویم. یکبار درس شان که تمام شد، فردی بنام آشیخ ابراهیم را صدا کردند و به ایشان فرمودند من با شما کاری دارم. ما چند نفر هم آن جا نشسته بودیم. بعد دیدیم آقا به ایشان فرمودند: شنیدم پریشب در منزل حاجی صادق؛ از مشاهیر و پولدارهای نجف بود، بر منبر اسم من را آوردی؟!

می فرمودند: اگر به حرام و حلال معتقد هستید من راضی نیستم نه بالای منبر، نه پایین منبر یک کلمه از من اسم بیاورید. می فرمودند: اگر بفهمم هر کدام از این آقایان که درس من می آیند در حق من مبالغه می کنند، حرام است، من راضی نیستم. یعنی ما هر چه در کتاب ها می خوانیم یا از بعضی بزرگان مشاهده می کنیم باز در برابر آنچه از این بزرگ دیدیم ضعیف و ناچیز است. ایشان وقتی صحبت می کردند، احساس می کردیم نصف حرف هایشان را نمی زنند که مبادا حمل بر غلو و اغراق شود.

آقای قاضی به بعضی از ارادتمندان شان می گفتند: بینی و بین الله، راضی نیستم درباره من مجلس درست کنید. کسانی که به ایشان ارادت داشتند، درباره شان چیزهایی را نقل می کردند که شاید ثلث حقایق و داشته های ایشان نبود ولی باز نهی می کردند، اجازه نمی دادند.

14. در این گونه مسائل به شاگردانشان هم توصیه ای می کردند؟

می فرمودند اگر به جایی رسیدند، کمالی یا معرفتی کسب کردید، سعی نکنید که این را به دیگران بفهمانید. بگذارید هر کسی خودش از طریق احساسش، بفهمد که شما چکاره اید.

15. آیا شما از آقای قاضی کرامتی بخاطر دارید؟

بله، یکی از علمای آن زمان بود که در فقه و اصول، دویست و پنجاه تا سیصد نفر پای درسش مینشستند. خانم این آقا مریض شدند و روز به روز حالشان بدتر می شد، تا این که یک روز صبح حالش از هر روز بدتر شد و از هوش رفت و دیدند که امروز و فردا است که خانم از دنیا برود و آن اقا سراسیمه می آید پیش آقای قاضی. من این جریان را خودم بودم. تا نشست، آقا فرمودند: خانم چطور است؟ گریه کرد و گفت آقا دارد از دستم می رود. اگر امروز ایشان بمیرند فردا هم من می میرم. اینها سی و هفت سال با هم بودند و بچه هم نداشتند و خیلی انیس هم بودند.

آقای قاضی یکی از مختصاتش این بود که در صورت کسی نگاه نمی کردند. و همینطور که سرشان پایین بود تند تند دعا می خواندند و چشمشان هم بسته بود. من این ها را به چشم خودم دیدم. بعد دستشان را بلند کردند و چشمشان را پاک کردند و سپس گفتند: شما بفرمائید منزل، خداوند ایشان را به شما برگرداند. او هم به آقای قاضی خیلی اعتقاد داشت و میدانست هر چه بگوید حق است. می رود به خانه شان و بعد می بیند خانمش که او را صبح به سمت قبله کرده بودند و هیچ حرفی نمی زد، حالا خوب و سر حال است. و خانم به آقا می گوید: از شما ممنونم که پیش آقای قاضی رفتید: آن آقا احوال مرا پرسید شما گفتید آقا دعا کن و ایشان هم دعا کردند. من همان موقع از دنیا رفته بودم چند دقیقه ای بود که قالب تهی کرده بودم. من را بردند تا آسمان چهارم رسیدم و آن جا صدایی شنیدم که فلانی با احترام، درخواست تمدید حیات ایشان را کرده اند و همان موقع مرا برگرداندند.

16. آیا ممکن است در مورد کتمان ایشان بفرمایید؟

من دلم می سوزد! و فقط می توانم بگویم، افسوس! خدا یک بنده هایی دارد که به گمنامی زندگی می کنند، به گمنامی می میرند و به گمنامی دفن می شوند. بعضی ها را می بینی مقبره ای و تشکیلاتی دارند و قاضی با آن عظمت فقط یک سنگ! نه تشریفاتی و نه زواری ... انالله و انا الیه راجعون ...

17. اگر بخواهید آقای قاضی را در یک عبارت توصیف کنید چه می فرمائید؟

من لیاقت آنکه بتوانم قاضی را معرفی کنم ندارم. ایشان کسی بود که نمونه اش را ما ندیدیم. و من بطور اجمال فقط می توانم بگویم که او یک مرد استثنایی بود. قاضی خدایی [مرد خدایی] محض بود.

منبع: وبسایت آیت الله کاشانی